



دانشگاه علم و صنعت ایران

Islamicarchitecture.ir

کتابخانه

قطب علمی معماری اسلامی

کد فایل: قطب علمی معماری اسلامی - مبانی نظری (دکتر حجت)



## فضا\*

مهدی حجت

در شناخت هر امری دو عامل شناسنده (مدرک) و شناخته (مدرک) دخیل است. در امور ظاهری که برای شناخت آنها قدرت ادراک اغلب انسانها کفایت می کند و یا آن قدرت از طریق علم حصولی کسب کردنی است؛ عامل شناسنده یا مدرک کمابیش ثابت می ماند، و در این حالت صرفاً باید از خواص و صفات مدرک صحبت کرد. اما اگر چیزی که موضوع شناخت است بطنهای مختلف داشته باشد، و لازمه فرارفتن و دستیابی به باطن آن برخورداری از مراتب وجودی بالاتری باشد که اغلب انسانها (خصوصاً در دوران جدید) فاقد آن اند، علاوه بر مدرک، مدرک (شناسنده) هم اهمیت می یابد. یکی از موضوعات آثار هنر دینی و از جمله معماری اسلامی است. گفتار ذیل در صدد است نشان دهد که با فرض مقدمه مذکور، در شناخت معماری اسلامی باید به توان خود (شخص شناسنده) نیز توجه داشته باشیم، و به صرف اینکه خود نمی توانیم به بطون و معانی این معماری دست یابیم، به انکار آن نپردازیم.

فلاسفه و ریاضیدانان شرق و غرب از دیرباز به مفهوم "فضا" توجه کرده و از آن تعاریفی به دست داده اند. افلاطون و ابن سینا و دکارت و اینشتین هر کدام تعریفی از فضا کرده و مشخصاتی برای آن قائل شده اند. لیکن به نظر نمی رسد تعبیر ایشان از فضا با معنایی که معماران از آن اراده می کنند اشتراک و انطباق چندانی داشته باشد. به عبارت دیگر "فضا"ی معماران و "فضا"ی فلاسفه و ریاضیدانان بیشتر مشترک لفظی است تا معنوی؛ و اگر چه ممکن است تأمل در تلقی و تعریف ایشان در فضا به تعمق بیشتر در مفهوم معمارانه فضا کمک کند، ارتباط مستقیمی با آن ندارد و شاید پرداختن به آن در محدوده این گفتار کوتاه موجب آشفتگی مطلب و دوری از مطلوب گردد.

از طرف دیگر، به نظر می رسد آنچه فارسی زبانان و عربی زبانان عرفاً از واژه "فضا" یا "فضاء" اراده می کنند نیز ربط مستقیمی با "فضا"ی معماری ندارد. مثلاً در فرهنگ معین "فضا" این طور معنا شده است: "۱- مکان وسیع، زمین فراخ، ساحت / ۲- (جغ.) مکانی که کره زمین در منظومه شمسی اشغال می کند." المنجد این واژه را چنین معنا کرده است: "ما اتسع من الارض، الساحة / يقال "مکان فضاء" ای واسع" (یعنی "زمینی که گسترده باشد، ساحت / وقتی گویند "مکانی فضاء است" یعنی وسیع است.)"

بنابراین فضا نه در عرف فارسی واجد معنایی است که امروز معماران ایران از آن اراده می کنند، و نه در عرف عربی. اگر امروز از فارسی زبانی معنای فضا را جویا شویم، به شرط آنکه کارمند "سازمان فضای سبز" شهرداری نباشد، قطعاً از کیهان و کهکشان سخن خواهد گفت! تا جایی که می دانیم در متون

---

\* این مقاله متن تحریر شده گفتار آقای دکتر مهدی حجت طی جلساتی در ۷۶/۹/۱۶ و ۷۶/۹/۲۳ است.

معتبر فارسی هم این واژه در معنای معمارانه اش به کار نرفته است. به ظن قوی این واژه ظرف نیم قرن اخیر از طریق ترجمه و گرده برداری به واژگان فارسی تخصصی معماری وارد شده است، زیرا در زبان انگلیسی واژه Space هم به معنای عام "فضا" است و هم در قرون اخیر به معنای معمارانه "فضا".

با این همه بر سر لفظ مناقشه نداریم، اما از این مقدمه معلوم می شود که با تحقیق در نظر فیلسوفان و ریاضیدانان و تدقیق در واژه فضا نیز نمی توان به معنای معمارانه آن نزدیک شد. لیکن در خود معماری نیز این واژه معنای دقیق و واحدی ندارد. گاه مقصود از فضا مکان و اجزاء و آحاد بنا، مانند اتاق و تالار و حیاط و خیابان و میدان و پارک است؛ گاه با آن به مجموعه ای از اجزای معماری که خصوصیت مشترکی دارند اشاره می کنند، مانند فضای باز، فضای بسته، فضای سبز؛ گاهی به قسمتهای خالی و پرنشده شهر نظر دارند (که در این صورت در مقابل "حجم" یا "توده" قرار می گیرد و به معنای لغوی "فضا" یعنی جای تهی، نزدیکتر است)؛ گاهی به کیفیت معماری و تأثیر آن نظر دارند، چنان که می گویند فضای دلان، فضای دلگیر، فضای خفه، فضای سنگین، فضای سبک، فضای مسرت بخش، فضای بی روح، فضای بامزه، فضای خشن، فضای لطیف، فضای استوار، فضای پرابهت، فضای سلطه گر، فضای پرشکوه، فضای معنوی، فضای روحانی، ... بنابراین واژه فضا در خود معماری نیز معنایی وسیع و بلکه آشفته دارد، تا حدی که شاید بتوان این واژه را یکی از مشکلزاترین و مهمترین واژه های تخصصی معماری در امر تألیف و ترجمه شمرد. در این گفتار در صدد حل این مشکل نیستیم و امیدواریم با گسترش تألیفات استوار فارسی در معماری و همت و دقت اهل فن، این مشکل همراه با سایر دشواریهای واژگان تخصصی معماری به تدریج برطرف شود.

موضوع گفتار حاضر معنای اخیر فضا، یعنی کیفیت و بیان فضایی است. در این معنا شاید بتوان به جای "فضا" از خود واژه "معماری" استفاده کرد و مثلاً گفت "کیفیت معماری" یا "بیان معماری"؛ اما از یک طرف خود واژه "معماری" نیز (با توجه به اینکه امروزه هم به "فعل معمار" اطلاق می شود. هم به "محصول و اثر معماری" و هم به "سبک معماری" و ...) واژه ای مبهم است؛ از طرف دیگر در معماری اسلامی درون بنا اهمیت بیشتری دارد، و واژه "فضا" هم (برخلاف "حجم") بیشتر ناظر به درون بناست؛ و به علاوه همه معماران امروز برای کیفیت و بیان معمارانه درون بنا از همین واژه استفاده می کنند؛ لذا عجالتاً برای مقصود ما مناسبتر است.

وقتی واژه "فضا" را به معنای "کیفیت" یا "بیان" یا "تأثیر فضا" استعمال می کنیم، به تأثیر معماری بر انسان و تأثر انسان از آن عنایت داریم. به عبارت دیگر فضا در این معنا نوعی ادراک است، زیرا کیفیت معماری ادراکی است که انسان از خود بنا انتزاع می کند. در هر ادراک دو عنصر اصلی دخیل است: مدرک (ادراک شونده یا امر عینی و ابژکتیو) و "مدرک" (ادراک کننده یا امر سوژکتیو). بنابراین فضا امری صرفاً عینی و خارج از ذهن انسان نیست. همچنین امری صرفاً ذهنی و کیفیتی فارغ از عینیات نیست؛ و در عین حال هر دو اینها هست. فضا کیفیتی است که انسان تحت تأثیر کالبد معماری در می یابد، و

تصویر فضای عینی و خارج از ذهن در آینه دل و ذهن انسان است؛ و از آنچه که این آینه ها رنگ شخصیت هر انسان را بر خود دارند، تصویری که در آنها ایجاد می شود حاصل ترکیب امر عینی و بیرونی (مدرک) و صفات مدرک است.

فضای بزرگ و تاریکی را تصور کنید که دیوارهای حجیم و فلزی و تیره رنگ و خشنی داشته باشد. هر که به این فضا وارد شود احساس خشونت و سنگینی می کند. فضاهای مختلفی می توان مثل زد که افراد مختلف با شخصیتهای متفاوت از آن برداشت و تأثر همانندی دارند. پس معلوم می شود که فضا امری صرفاً ذهنی و تابع محض عامل مدرک و سوژکتیو نیست، زیرا انسانها، به لحاظ مشترکات روانی، احساسها و دریافتهای مشابهی از آن دارند، و به این ترتیب گاهی عامل مدرک ثابت می ماند و کیفیت فضا بیشتر از متغیر مدرک تبعیت می کند. بنابراین به طور کلی در فضا عامل مدرک دخیل و حائز اهمیت است.

از سوی دیگر، بارها دیده ایم که با تغییر حالات روحی، احساسمان نسبت به فضا عوض می شود. مثلاً گاه در فضایی که معمولاً احساس بهجت می کرده ایم، به خاطر شرایط روحی خاص احساس کدورت می کنیم؛ گاه فضایی که برای عده ای دلپذیر است، برای گروهی دیگر، به خاطر تداعیهای خاص روانی و احساسات ویژه ای که در آن زمان دارند، دلگیر جلوه می کند. پیشینه فرهنگی افراد و جوامع مختلف نیز در ادراک آنها از فضا تأثیر به سزایی دارد. بنابراین مدرک و امر عینی تنها عامل متغیر فضا نیست، مدرک نیز در فضا دخالت دارد. پس فضا و کیفیت فضایی نه صرفاً از ماهیت عینی و کالبدی فضا برمی آید و نه صرفاً از شخصیت و وجود ادراک کننده آن، بلکه حاصل تعامل و ترابط این دو، و به عبارتی "امر بین امرین" است. ما معمولاً به اهمیت مدرک و کالبد فضا واقفیم؛ به همین سبب است که می بینیم در مدارس و مقالات و کتب معماری، اعم از داخلی و خارجی، به همه وجوه کالبدی فضا می پردازند و آنها را به شایستگی تحلیل می کنند؛ اما از اهمیت مدرک و تأثیر او بر امر "فضا" غافلیم؛ چندان که گویی نویسنده و خواننده و گوینده و شنونده همه بر سر تغافل از اهمیت مدرک توافق کرده اند. این توافق نانوشته، چنان که خواهیم دید، ناشی از توافق جوامع متجدد بر سر تعریف انسان در نازلترین مرتبه وجودی اوست. از آنجا که در اینجا هدف ما هشدار دادن به این غفلت است، در عین اینکه بر اهمیت مدرک و قوف داریم، بیشتر بر اهمیت مدرک (شخص ادراک کننده) تکیه می کنیم، و برخی پیامدهای ناشی از بی توجهی به این عامل را، خصوصاً در بحث از معماری سنتی ایران، برمی شمیریم.

وسایط ارتباط انسان با عالم خارج، و به عبارتی گیرنده های دستگاه ادراک او، حواس ظاهری و باطنی اوست. حواس اطلاعاتی را از امر عینی می گیرد و به ذهن منتقل می کند. ذهن، با توجه به پیشینه های خود، تفسیر و گزارشی از امر عینی به دست می دهد که همان شناخت ما از واقع است. گفتیم که فضا نیز امری ادراکی است. در مورد فضا نیز چنین اتفاقی می افتد. بنابراین قدرت حواس ما در ادراک فضا تأثیر تام دارد. مثلاً اگر قوه بینایی ما بیش از وضع فعلی بود و می توانستیم پرتوهای مادون سرخ و

ماورای بنفش را ببینیم، فضا نزد ما چیز دیگری بود. آنچه از فضا می فهمیم وابسته به محدودیت حواس ماست. مثلاً اینکه دیوار را کدر و شیشه را شفاف احساس می کنیم ناشی از این است که پرتوهایی را که از شیشه می گذرد می توانیم ببینیم، اما قادر نیستیم پرتوهایی را که از دیوار می گذرد ببینیم. اگر چنین توانی داشتیم دیوارها را هم شفاف احساس می کردیم و فضا برای ما چیز دیگری می شد. همچنین عمق میدان دید ما محدود است، و این محدودیت تصویر خاصی از فضاها بزرگ (مانند فضاها شهری) در اختیار ما می نهد. اگر می توانستیم همچون عقاب تا یکصد متر را به وضوح ببینیم، تصویر دیگری از این فضاها داشتیم. همچنین است در مورد سایر حواس. می دانیم که قدرت حس بویایی انسان با حس بویایی سگ قابل قیاس نیست. از آن بالاتر نوعی پرنده بسیار کوچک هست که می تواند بوی جفت خود را از ده ها کیلومتر دورتر احساس کند. در مورد همه حواس، به میزانی که در ادراک فضا دخیل اند، می توان مثالهایی زد که نشان دهد شناخت ما چگونه وابسته به محدودیتهای حواس ماست. به علاوه، اگر مثلاً فرض کنیم اعصابی که اطلاعات را از چشم ما به مغز منتقل می کند، به جای آن نقطه از مغز که اطلاعات بینایی را دریافت و تفسیر می کند به قسمت شنوایی مغز متصل شود، آنچه را تا آن وقت می دیده ایم، از آن به بعد خواهیم شنید. پس ادراک ما از عالم کاملاً نسبی و وابسته به وضعیت فعلی حواس ماست. از طرف دیگر می دانیم که انسان گذشته از حواس ظاهری، حواس باطنی هم دارد. طیف این قوای باطنی از نازلترین مرتبه قوای روانی آغاز می شود و تا عمیقترین قوای روحانی ادامه می یابد، تا جایی که بر طبق حدیث قدسی، خدا چشم و گوش و دست انسان می شود (قرب نوافل)، و انسان چشم و گوش و دست خدا می شود (قرب فرایض). مولانا آنچنان به وجود حواس باطنی معتقد است که منکران آن را در مرتبه حیوانی می شمارد:

ای خران ار تو مزاحم شرم دار	راه حس راه خران است ای سوار
آن چو زر سرخ وین حسها چو مس	پنج حسی هست جز این پنج حس
حس مس را چون حس زر کی خردند	اندر آن بازار کایشان ماهرند
حس جان از آفتابی می چرد	حس ابدان قوت ظلمت می خورد
پس بدیدی حس گاو و خر الله را	گر بدیدی حس حیوان شاه را
جز حس حیوان ز بیرون هوا	گر نبودی حس دیگر مر تو را
کی به حس مشترک محرم شدی	پس بنی آدم مکرم کی بدی
ورنه رو کالصببر مفتاح الفرج	گر تو کوری نیست بر اعمی حرج
هم بسوزد هم بسازد شرح صدر	پرده های دیده را داروی صبر
نقشها بینی برون از آب و خاک	آینه دل چون شود صافی و پاک

هم بیینی نقش و هم نقاش را      فرش دولت را و هم فراش را<sup>۱</sup>

تنوع ادراکات که با تغییر دامنه حواس ظاهری آنچنان افزوده می‌شد، با تغییر دامنه حواس باطنی صد چندان می‌شود. پس ادراک انسان از عالم به ظرفیت وجود خود او، چه ظرفیت جسمانی و چه ظرفیت روحانی، بستگی دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بوی معنوی او پس قرنی را از یمن می‌شنید. حضرت یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف را از مصر شنید. حافظ از شنیدن "بوی بهبود از اوضاع جهان" یا نشنیدن "بوی خیر از این اوضاع" سخن گفته است. از بزرگان ما به کرات نقل شده است که نور وضو را می‌دیده‌اند، مثلاً از علامه طباطبایی رحمه الله نقل شده که به هنگام آغاز درس متوجه می‌شده است که کدام شاگرد وضو ندارد و او را به تجدید وضو امر می‌کرده است. عرفای ما از مکاشفات بصری و سمعی و ...، از مشاهدات انوار و رنگها و مانند اینها سخن گفته‌اند.<sup>۲</sup> نزد ایشان وجود پنج حس باطنی تمثیلی شاعرانه نیست، بلکه آن را حقیقی‌تر از حواس ظاهری می‌شمارند و مکاشفات را نتیجه ادراک با حواس باطنی می‌دانند:

و انسان عبارت از مجموعه این دو عالم است که قدرت لایزالی جمع بین الضدین کرده است، و هفتاد هزار دیده که ادراک هفتاد هزار عالم کند در مدرکات دو عالم انسان مندرج گردانیده، چون حواس پنجگانه که به جسمانیت انسان تعلق دارد و جملگی عوالم جسمانیات بدان پنج حس ادراک کند؛ و چون مدرکات باطنی پنج گانه که به روحانیت انسان تعلق دارد و جملگی عوالم روحانیت بدان ادراک کند و آن را عقل و دل و سر و روح و خفی خوانند. اما در اصطلاح اهل سلوک، مکاشفات اطلاق بر معانی کنند که مدرکات پنج گانه باطنی ادراک کند، نه بر آنچه حواس پنج گانه ظاهری ادراک کند یا قوای بشری که تبع حواس است.<sup>۳</sup>

عالم برای کسانی که همه ذرات آن را سمیع و بصیر و باهش می‌یابند تصویر دیگری دارد. آنان هم ظاهر عالم را می‌بینند و هم باطن آن را. روشن است که وقتی چنین کسانی یافته‌های خود را به زبان هنر بیان می‌کنند، حقیقت معنای سخنشان را تنها کسانی می‌توانند دریابند که خود آن معانی را وجدان کرده و چشیده باشند. بی توجهی به همین نکته است که عده‌ای را در مورد شعر زیرکانه و دو پهلوئی حافظ به خطا می‌اندازد. دو دسته از انسانها از فهم معانی باطنی شعر حافظ محروم‌اند؛ یک دسته کسانی که اهل عرفان نیستند، و دسته دیگر کسانی که با زبان و ادب فارسی آشنایی ندارند (ولو اهل ذوق و عرفان باشند). کسانی رموز شعر حافظ را در می‌یابند که هم اهل عرفان باشند و هم با ادب فارسی آشنا. امثال ما که با وجود خود (و نه از طریق قول دیگران) درنیافته و ذوق نکرده و بالمکاشفه ندیده‌ایم که جمال هر چیز تنها جلوه‌ای نازل و محدود از جمال مطلق الهی است، کجا عمق معنای این بیت را می‌فهمیم که:

<sup>۱</sup> مولوی، جلال الدین محمد مثنوی معنوی، طبع نیکلسون، دفتر دوم، ابیات ۵۱ - ۴۸ و ۶۸ - ۶۵ و ۷۳ - ۷۰.

<sup>۲</sup> نجم الدین رازی، مرصاد العباد، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ۳۰۹ - ۲۹۹.

<sup>۳</sup> همان، ۳۱۱.

زمانه از ورق گل مثال روی تو بست      ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش  
و تا اهل سلوک نباشیم و ندانیم که در ماه رمضان که ماه ریاضت است، باب مکاشفه و مشاهده  
را موقتاً می بندند و روز عید رمضان دوباره می گشایند و معشوق به عاشقان عیدی می دهد، از معنای  
این بیت چه درمی یابیم:

روز عید است و من امروز در آن تدبیرم      که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم  
و اگر هیچ گاه این حال سالکان را وجدان نکرده باشیم که به هنگام ذکر به سبب مشاهده جمال  
محبوب ناگاه از حساب و عدد ذکر و ورد ناخواسته غافل می شوند، از معنای این چه می فهمیم که:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار      دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود  
ادراک فضا نیز چنین است. فضا نزد آن که جز از حواس ظاهری برخوردار نیست به گونه ای  
است؛ و نزد آن که علاوه بر حواس ظاهری از حواس باطنی هم بهره مند است به گونه ای دیگر. عارف  
همچنان که از همه اجزای عالم ادراک دیگری دارد، از مناسبت و همجواری و ارتباط آنها نیز دریافت  
دیگری دارد. اگر با زبان معماری آشنا باشد، همچون شعر، معانی از آن درمی یابد که از دسترس فاهمه  
دیگران به دور است. خلقت خدا و کتاب تکوین نیز همچون کتاب تشریح (قرآن کریم) حقیقت خود را تنها در  
اختیار محرمان می نهد و جز مطهران نمی توانند آن را مس کنند (لا یمسه الا المطهرون). معمار عارف نیز  
به اخلاق الهی تشبیه و تخلق می جوید و حقیقت عالم صغیر خود را تنها بر محرمان مکشوف می کند. پس  
درک از فضا نیز، همچون درک از عالم، متناسب با ظرفیت مدرک است، و وقتی از فضا صحبت می شود،  
باید پرسید "فضا برای که؟" فضا را می توان به تناسب ظرفیت طراح و ظرفیت بیننده آن تفسیرهای  
متعددی کرد.

معماران فضا را براساس ادراک خود از عالم و خصوصاً از فضا، تصویر و طراحی می کنند.  
بنابراین، فارغ از اینکه معمار تعمدی در انتخاب مخاطب خود داشته باشد یا نه، مخاطب حقیقی او کسی  
است که در همان مرتبه ادراک او باشد. فرهنگ گذشته ایران آکنده از عرفان بوده است. خط دهندگان  
فرهنگی عارفان حق بوده اند، و از این رو همه مظاهر فرهنگی (حتی مظاهر غیر دینی و به اصطلاح  
"سکولار") را تحت سیطره خود درآورده بودند. از کوزه فرهنگ ایران همان برون می تراوید که در او بود،  
حال گاه به صورت ادبیات، گاه معماری، و گاه دیگر مظاهر فرهنگی. به همان دلیل که ادبیات ما تحت  
سیطره عرفان بوده است، و حتی شاعران غیر عارف نیز از آن متأثر بوده و به زبان آن می سروده اند،  
معماری ما نیز تحت سیطره عرفان بوده و از همان کوزه می تراویده است. لذا فضای معماری گذشته ما  
اشعار عارفانه ای است که براساس درک عرفانی از عالم سروده شده است. معمار، خواه ناخواه و آگاهانه  
یا ناآگاهانه، طرح خود را براساس درکی که از عالم دارد سامان می دهد، و کسی می تواند آن فضا را،  
کماهو حقه، ادراک کند که در همان مرتبه ادراک باشد. وجود انسان شئون مختلفی دارد، از حیوانی تا  
روحانی. معمار در هر جای این طیف که باشد و با هر ظرفیتی که با عالم ارتباط برقرار کند و عالم را درک

کند، در اثر خود همان شأن را جلوه گر می سازد و آن قسمت از وجود مخاطبان را نشانه می گیرد (حتی اگر چه این مخاطب انتخابی نباشد). معمار آئینه ای است که هستی را باز می نماید و اثر او آئینه ای است که وجود او را منعکس می کند. معماری امروز نیز چنین است، زیرا از کوزه ای برون می تراود که پر از معانی مربوط به شأن حیوانی و مادی انسان است. این معماری در بالاترین مراتب خود حداکثر روان انسان را، که سطح نازل روح یا سطح عالی جسم اوست، مخاطب قرار می دهد، و از همین رو نمی توان از آن انتظار معانی عمیق و معنوی داشت.

بنابراین برای فهم معماری گذشته خود باید به مدرک اهمیت بیشتری بدهیم و گمان نکنیم که با تحلیل عناصر فضایی می توانیم فضاهای گذشته را همچون معماری امروز رمزگشایی کنیم. معماران گذشته بخشی از وجود آدمی را مخاطب قرار داده اند که امروز غالباً تعطیل است؛ با زبانی سخن گفته اند که آن را تنها کسانی می فهمند که هم با معماری آشنا باشند و هم، به دل و نه به ذهن، با عرفان. این زبان در گذشته کمابیش در میان مردم هم رواج داشته، زیرا فرهنگ مسلط فرهنگ دینی و عارفانه بوده است، اما امروزه تقریباً و علی الظاهر از یاد رفته است. فرض کنید امروز دیگر از نسل عارفان فارسی زبان کسی و کتابی به جا نمانده بود که معانی حقیقی شعر حافظ را بیان کند. آن وقت همه، از عام و خاص، از شعر حافظ معانی ظاهری آن را می فهمیدند و بس؛ و اگر کسی به آنها معنای باطنی نسبت می داد، به استهزایش می گرفتند! معماری ما چنین وضعی دارد، زیرا نسل معماران سالک یا سالکان معمار منقرض گشته و آثار مکتوبی هم از ایشان برجای مانده است.

عارفان آنچه از هستی درمی یابند به دشواری در ظرف بیان مادی، کلمات یا معماری یا قالبهای دیگر، می ریزند، و همواره از تنگی قالبهای مادی برای بیان آن معانی می نالند. پس آن کیفیات به سادگی قابل نزول نیست و نمی توان آنها را آسان و همه فهم کرد. کیفیاتی است که حتی در قالب کلمات و اشارات نمی گنجد، و از این رو (به تقلید از قرآن کریم که از ذات خداوند در بالاترین مرتبه با لفظ "هو" یاد کرده و حتی از ذکر نام شریف او خودداری نموده است) از آن کیفیات با "لطیفه نهانی" و "آن" یاد کرده اند؛ گویی این کیفیتی است که میان گوینده شعر و شنونده محرم شناخته است و قابل بیان نیست، و فقط با رمز باید گفت "آن". در این معناست که حافظ می گوید:

لطیفه ای است نهانی که عشق از او خیزد  
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است  
یا:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد  
بنده طلعت آن باش که "آنی" دارد  
یا:

اینکه می گویند "آن" خوشتر ز حسن  
یار ما این دارد و "آن" نیز هم

معانی را بیش از این نمی توان نازل کرد. با تحلیل و ساده سازی هم کاری از پیش نمی رود. تنها راه دریافت آنها ارتقای قوای ادراک مدرک است. که آن هم با تزکیه و سلوک معنوی حاصل می شود. چون



قوت طراحی نیز با قوت ادراک فضا متناسب است، طراحی فضاهایی که حامل آن معانی باشد تنها از کسانی برمی آید که آن توان ادراک را داشته باشند. یعنی ادراک و طراحی فضاهایی که دارای "آن" و "لطیفه نهانی" قدسی باشند، تنها با سیر و سلوک مدرک و طراح ممکن است.<sup>۴</sup>

البته همه آثار معماری ما یکسان نیستند و میزان و نحوه تجلی حقیقت در آنها متفاوت است، اما نوعاً بهره ای از آن دارند، و در بالاترین مرتبه خود دارای بطون مختلفی اند که، همچون خود عالم، هر کس به قدر استعداد خود آن را درمی یابد. بنابراین اگر چه فضاهای متعالی نهایت حقیقت خود را برای کسانی مکشوف می کنند که به بالاترین حد ادراک و حواس باطنی در خور آن فضاها رسیده باشند، کسانی را هم که در مراتب نازلترند بی بهره نمی گذارند و پیمانانه هر کس را، به قدر گنجایش، از حقیقت پر می کنند.

نازم آن کامل نظر ساقی که اندر بزم عام هر کسی را می به استعداد در پیمانانه کرد لذا مخاطب خاص و انحصاری ندارند، و از این جهت به نبوت تشبه می جویند (زیرا قرآن کریم و پیام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز نوبطون اند، و از عرب بیابانگرد تا عمیقترین عالمان و عارفان راسیراب می کنند).

اگر ما در مراتب نازل وجود انسانی هستیم و حواس باطنی خود را نشکفته و معطل و انهداده ایم، و اگر اهل سیر و سلوک و تلاش برای دریافت حقایق عالم و فضاهای آنچنانی نیستیم و فقط ظاهر آنها را می فهمیم و از آن متمتع می شویم، کمترین توقع اولیای خدا از ما این است که آن حقایق را نفی نکنیم. به خاطر داریم که زمانی کسانی پیدا شدند و با چهره ای ادیبانه شعر حافظ را تفسیر مادی و ظاهری کردند و حقایق معنوی آن را منکر شدند. اکنون کار ایشان از نظر ما مصداق تام جهل مرکب است، و آنان را نمونه کسانی می دانیم که می خواهند همه چیز را در حد فهم خود پایین بیاورند و هیكل حقیقت را به اندازه جامه ادراک خود کوتاه کنند؛ مصداق کسانی که جهل مرکب خود را علم می نامند و به آن می بالند و علم عالمان حقیقی را به سخریه می گیرند؛ و کمترین توقع ما از آنان این است که اگر این حقایق را نمی فهمند، دست کم انکار نکنند. در همین معناست که امام خمینی رحمه الله به کرات سفارش کرده است که "انکار معارف الهی و جلوه های رحمانی را برای خود مقامی محسوب نکنیم و به آن افتخار نکنیم که تا ابد محبوس در چاه ویل خودخواهی و خودبینی شویم".

پسرم سعی کن اگر از اهل مقامات معنوی نیستی، انکار مقامات روحانی و عرفانی را نکنی، زیرا که از بزرگترین حيله های شیطان و نفس اماره که انسان را از تمام مدارج

---

<sup>۴</sup> بدیهی است سیر و سلوک تنها با نیت قرب به خداوند معنا می یابد و سیر و سلوکی که به قصد قوت طراحی و ادراک معماری صورت گیرد، سیر و سلوک نیست بلکه استهزای آن است. سیر و سلوک کشتی است برای برداشت گندم لقای وجه الهی، که گاه آن برخی منافع دنیوی از جمله قوت ادراک (و برای آشنایان با معماری قوت ادراک و طراحی معماری قدسی) است.

انسانی و مقامات روحانی باز می‌دارد، و اداری اوست به انکار و احیاناً به استهزاء سلوک الی الله.<sup>۵</sup>

اگر به جایی نرسیدی، انکار مقامات معنوی و معارف الهی را نکن، و از کسانی باش که دوستدار صالحین و عارفین باشی، هر چند از آنان نیستی.<sup>۶</sup>

پس باید توجه داشته باشیم که آنچه از تحلیل کالبدی معماری گذشته حاصل می‌آید، اگر چه بسیار نیکو و بلکه ضروری است، تنها ناظر به یک جنبه از فضا، یعنی جنبه عینی و مدرک است، و به عبارت دقیقتر ناظر به ادراک حادقلی است که همه معماران با حواس نازل خود از آن می‌کنند. آن فضاها معانی دیگری هم دارد که عملاً فقط برای اهلش قابل ادراک است و هر کس به قدر انس حقیقی با آن معانی می‌تواند از آنها بهره ببرد. اگر بخواهیم با گفتن "حلو" کام خود را شیرین کنیم می‌توانیم نوع معانی را که ایشان با ادبیات (که زبان اصلی فرهنگ ما بوده) بیان کرده‌اند استخراج کنیم؛ و فضا و معانی محتمل آن را با قیاس با ادبیات عرفانی (آن هم نه قیاس ظاهری و با تناظر یک به یک) تفسیر نماییم. این کار نیز تنها از معدودی برمی‌آید که هم با ادبیات و زبان عرفانی آشنایی دارند و هم با زبان معماری؛ و ایشان نیز باید به حزم و احتیاط ملتزم باشند. در این تحلیلهای و تفسیرها باید متواضع و خاشع و معترف به این بود که حقیقت این معانی وجدانی و یافتنی و چشیدنی است و ما تنها از آن سخن می‌گوییم و در مرتبه الفاظ باقی مانده ایم. نکته بسیار مهم دیگر در این کار این است که باید از تحمیل منطق فرهنگهای دیگر بر معماری خود پرهیز کنیم. این اشتباه بزرگی است که بسیاری محققان دچار آن شده‌اند و تشخیص این خطا نیز دشوار است؛ زیرا ظاهر استدلالها صحیح است، و به لحاظ اینکه ابزار تحلیل اساساً مربوط به فرهنگ دیگری است نتایج غلط به بار می‌آورد. این کار از قبیل کار آن روستایی است که چون از خاصیت میکرب کشی الکل باخبر شد، در چشم تراخمزده فرزندش الکل ریخت! خطای او نیز تنها در همین حد بود که چیزی را که در جایی صحیح بود به جای دیگر تعمیم داد؛ کاری که ظاهری درست و حتی عالمانه دارد اما نتایجی غلط به بار می‌آورد (این بحث محتاج گفتار مستقلی است که به خواست خداوند در آینده بدان خواهیم پرداخت).

در مورد طراحی نیز، چنان که گفتیم، شرایط طراحی فضاهایی با چنان معانی عمیق آغشتگی وجودی طراح با آن معانی و تزکیه و سیر و سلوک است؛ و در عین حال، همچنان که لازمه شعر خوب گفتن مشق کردن از روی آثار شاعران خوب است، باید از روی چنان آثار معماری مشق کرد. عده ای می‌گویند "حال که زبان آن معماری از یاد رفته است و نه طراح آن زبان را می‌فهمند و نه مردم، چه لزومی دارد که بیهوده در پی آن معماری باشیم و در طرح خود به زبانی سخن بگوییم که نه خود می‌فهمیم و نه دیگران!" معنای این سخن این است که به بقای خود در مرتبه حیوانی رضا بدهیم؛ و حال

<sup>۵</sup> خمینی، امام روح الله، جلوه‌های رحمانی: نامه عرفانی حضرت امام خمینی به حجه الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی،

تهران، معاونت فرهنگی و هنری بنیاد شهید ۱۳۷۱، ۲۳.

<sup>۶</sup> همان، ۲۵.

که در مرتبه نازل حیات بشری هستیم و در چاه ظلمانی دنیا محبوس و در لجن غوطه ور، چه لزومی دارد که از این چاه بیرون بیاییم و یا برای بیرون آمدن تلاشی بکنیم! چنین کسانی منکر ضرورت رشد آدمی و استعداد او برای کمال اند. ما می‌گوییم خود این تلاش، ولو به نتیجه نهایی نرسد مطلوب است، و آن که در طلب به راه بادیه می‌رود به مراتب بر آن که نشستن باطل اختیار می‌کند فضیلت دارد.





دانشگاه علم و صنعت ایران

Islamicarchitecture.ir

کتابخانه

قطب علمی معماری اسلامی

کد فایل: قطب علمی معماری اسلامی - مبانی نظری (دکتر حجت)